

قانون زرین اعتدال ارسطو؛ نقد و بررسی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۴/۱۴ تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۶/۹

محمد جداری عالی*

محمد محمدرضایی**

چکیده

در نظام اخلاقی فضیلت محور ارسطو، غایت همه چیز، خیر نامیده شده است. در میان غایت‌ها، غایتی هست که ما آن را برای خودش و همه چیز دیگر را برای آن می‌خواهیم و آن، خیر اعلا و بهترین است که از آن به نیکبختی و سعادت تعبیر می‌شود. از نظر ارسطو خیر و نیکبختی برای آدمی فعالیت نفس طبق فضیلت و اگر فضایل متعددی وجود دارند، در انطباق با بهترین و کامل‌ترین فضایل است و فضیلت، ملکه‌ای است که حد وسطی را انتخاب کند که برای ما درست و با موازین عقلی سازگار می‌باشد. به عبارت دیگر، فضیلت از لحاظ تعریف و ماهیت، حد وسط است که در جهت تشخیص فضایل از ردایل اعمال و عواطف انسانی به عنوان سنگ محک به کار می‌رود.

بر قانون زرین اعتدال، ایرادهای متعددی وارد شده که در این نوشتار مهم‌ترین آنها در پنج محور به شرح زیر دسته‌بندی و مورد بررسی واقع شده است:

۱. عدم کلیت قانون اعتدال؛ ۲. عدم کارایی قانون اعتدال در تربیت اخلاقی؛ ۳. ناسازگاری قانون اعتدال با طبیعت؛ ۴. متضاد بودن فضایل؛ ۵. ایرادها بر مبانی قانون اعتدال.
- واژگان کلیدی:** قانون زرین اعتدال، فضیلت، سعادت، حد وسط، ارسطو، خیر.

* دانشجوی دکتری اخلاق و عرفان دانشگاه باقرالعلوم

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

مقدمه

یکی از مکاتب اخلاقی مهمی که در قرون متمادی پیوسته مطمح نظر فیلسوفان و علمای اخلاق، به ویژه عالمان مسلمان بوده، مکتب اخلاقی ارسطو است. تأثیر اخلاق ارسطو را در شالوده نوشته‌های اخلاق فلسفی مسلمانان، به روشنی می‌توان دید. کتاب *تهذیب الاخلاق و طهارت الاعراق* ابوعلی مسکویه در زمینه اخلاق فلسفی، نخستین کتاب معتبری است که در واقع خلاصه مطالب کتاب *الاخلاق ارسطو (اخلاق نیکوماخوس)* را با پاره‌ای اندیشه‌های افلاطون درباره فضایل چهارگانه حکمت، شجاعت، عفت و عدالت، آمیخته است و کتاب‌هایی مثل *اخلاق ناصری*، تألیف خواجه نصیرالدین طوسی؛ *تهذیب الاخلاق*، تألیف ابوعلی حسن بن میثم؛ *مدارج الکمال*، تألیف افضل‌الدین کاشی و غیره با الهام از کتاب مسکویه نگارش یافته است و اکنون نیز کمتر کتاب کلاسیک اخلاق را می‌توان یافت که ملهم از آن نباشد. این کتاب‌ها عموماً همانند کتاب *الاخلاق ارسطو* بر مبنای فضایل و رذایل تنظیم شده و معیار تشخیص فضایل را قانون زرین اعتدال قرار داده‌اند. لذا قانون زرین در تبیین و تحلیل مسائل اخلاقی نقش محوری ایفا می‌کند.

در این نوشتار نظریه حد وسط ارسطو را که به قانون زرین اعتدال (Golden mean) موسوم است مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. برای این منظور، ابتدا بحث‌های مقدماتی که در تبیین و تحلیل این قانون مورد نیاز است آورده، سپس به اختصار به تبیین قانون اعتدال می‌پردازیم. در ادامه نیز پاره‌ای از ایراداتی که متفکران اسلامی و غربی بر این قانون وارد کرده‌اند با دسته‌بندی مناسبی تقریر و تحلیل و بررسی می‌کنیم. در خاتمه به نتیجه‌گیری از مسائل مطرح شده می‌پردازیم.

زمینه‌های پیدایی قانون زرین اعتدال

بسترهای علمی و فلسفی پیش از ارسطو

بی‌شک قانون زرین اعتدال به شکل یک نظریه منسجم از ابتکارات ارسطو می‌باشد؛ ولی با نظر به تاریخ فلسفه و ادبیات بحث، به روشنی می‌توان دریافت که بسترها و رگه‌های این نظریه، تقریباً در تمام روش‌های فلسفی یونانی بوده است. افلاطون هنگامی که فضیلت را هماهنگی در عمل می‌داند به همین مطلب نظر دارد؛ همچنین مقصود سقراط از وحدت علم و فضیلت همین بود.

«علمای سبعة یونان» قدیم بر معبد آپولون در دلفی جمله‌ای نوشته‌اند که مشعر به این مطلب بود و آن اینک: «از افراط بپرهیزید» (meden agan). شاید چنانکه نیچه در کتاب *ظهور تراژدی* می‌گوید، علت این امر آن است که یونانیان را از حرارت و شدت و تند، که مخصوص طبیعتشان بود، باز دارند. شاید صحیح‌تر این باشد که بگوییم این نظریه‌ها انعکاس عقیده یونانیان است مبنی بر اینکه عواطف و شهوات به خودی خود عیب شمرده نمی‌شوند، بلکه مواد خامی هستند که اگر به افراط و بی‌اعتدالی مصرف شوند، عیب و رذیلت خواهند گردید و اگر به اندازه و اقتصاد به کار برده شوند جزو فضایل محسوب خواهند شد (دورانت، ۱۳۷۴: ۷۴).

از سویی، میانه‌روی از نظر یونانیان، فضیلتی عمده به شمار می‌آمد و مراد از آن، تأمین اعتدال و هماهنگی زندگی بود. افلاطون نظر سقراط را درباره اعتدال در رساله *خارمیدس* (Charmides) تحلیل کرده است. سقراط نظر مردم را به این نکته جلب می‌کرد که اعتدال یا میانه‌روی عبارت از سکوت یا فروتنی و به کار خود مشغول‌بودن نیست و انجام دادن کارهای نیک و خویش‌شناسی نیز اعتدال به شمار نمی‌روند. (راداکریشان، ۱۳۸۳: ۲، ۴۶)

همچنین متفکران مباحث مربوط به سه فضیلت اعتدال، دوستی و شجاعت را از آموزه‌های سقراط و خالی از تصرفات افلاطون دانسته‌اند (همان).

افلاطون در *جمهوری* (کتاب ۴)، چهار فضیلت عمده و اصلی - حکمت (سوفیا)، شجاعت یا همت (آندریا)، اعتدال و خویش‌شناسی (سوفروزینه) و عدالت (دیکایوزینه) - را مورد توجه قرار می‌دهد (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱، ۲۵۴).

بسترهای علمی و فلسفی در ارسطو

اخلاق ارسطو و به تبع آن قانون اعتدال وی نوعی گرده برداری از طبیعت است. پیش از ارسطو در تفسیر طبیعت دو نظریه وجود داشت؛ یکی، نظریه فیلسوفان طبیعی قبل از ارسطو، که تفسیری کاملاً مادی از عالم طبیعت داشتند و دیگری، نظریه سقراط، افلاطون و فیثاغورس که مبنای طبیعت را امری غیر مادی می‌دانستند. به طور مثال، افلاطون به بحث مُثُل پرداخته و فیثاغورس عالم طبیعت را براساس اعداد تفسیر می‌کرد. ارسطو به هر دو نظریه انتقاداتی وارد ساخته، نظریه وسطی ارائه می‌دهد که بخشی برگرفته از فیلسوفان طبیعی است با عنوان "ماده" و بخش دیگر آن برگرفته از افلاطون با عنوان "صورت". قانون اعتدال ملهم از تفسیری است که او درباره طبیعت بر جای گذاشته است.

از سوی دیگر، نظریه حد وسط ارسطو اعتراضی است بر دیدگاه زاهدانه مانوی که همه امیال طبیعی را محکوم می‌کند و بر دیدگاه طبیعت‌گروانه که امیال را فراتر از نقد می‌داند و به‌مثابه راهنمای زندگی می‌پذیرد. هیچیک از این امیال، خودبه‌خود، نه خوبند و نه بد؛ برای هر یک از آنها مقداری درست، زمانی درست، شیوه‌ای درست و هدفی درست وجود دارد.

زمینه‌های روانی

افزون بر نظریه‌های علمی و فلسفی خود ارسطو، برخورد او با دیدگاه‌های مختلف علمی و فلسفی رایج دوران خود، همچنین نمونه‌های تاریخی که از شرح حال وی نقل شده است، بیانگر وجود حالت روحی - روانی اعتدال‌گروی و میانه‌روی در وی می‌باشد.

یکی از نویسندگان شرح حال ارسطو در دوران باستان می‌گوید: او «به حد افراط معتدل» بود. این سخن، بی‌آنکه گوینده قصد طنز داشته باشد، طنزآمیز می‌نماید، ولی سیرت این فیلسوف را به بهترین وجه نمایان می‌سازد. کمال مطلوب اعتدال و اندازه نگهداری یونانی، بدان‌سان که در نوشته‌های ارسطو درباره اخلاق تشریح شده است، در شخص او تجسم یافته بود و هیجان شدید در وجودش راه نداشته است. هنگامی که

شهر دلفی افتخاراتی را که به پاداش زحمات او در تصنیف تاریخ مسابقه‌های ورزشی پوتویی به او بخشیده بود، گویا به علل سیاسی پس گرفت، به آنتی پاتر نوشت: «اثر تصمیم شهر دلفی در من بدین گونه است که نه به‌طور جدی اندوهگین شدم و نه به‌کلی عاری از تأثر ماندم.» حالت روحی‌اش همیشه چنین بود که نه غلیان احساسات، آرامش او را یکباره مشوش می‌کرد و نه کاملاً عاری از احساس بود. توانایی‌اش در فعالیت ذهنی بی‌حد و اندازه و خستگی‌ناپذیر، از اینجاست (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۳، ۱۲۴۷).

مقدمات قانون زرین ارسطو

پیش از هر چیزی و برای وضوح هرچه بیشتر مفهوم قانون اعتدال، پاسخ به پرسش‌های زیر ضروری می‌نماید:

۱. جایگاه قانون اعتدال در نظام اخلاقی ارسطو چیست؟
۲. انواع حد وسط کدامند و مراد ارسطو چیست؟
۳. موضوع قانون حد وسط چیست و قلمرو آن تا کجاست؟ آیا صرفاً شامل اعمال است و یا اعم از آن؟
۴. رابطه قانون اعتدال با فضیلت در مکتب ارسطو چیست؟ در اینجا به بررسی هر یک می‌پردازیم.

۱. جایگاه قانون اعتدال در نظام اخلاقی ارسطو

در نظام اخلاقی فضیلت‌محور ارسطو، غایت همه چیز، خیر نامیده شده است. از نظر وی میان غایات فرق وجود دارد. در میان غایت‌ها، غایتی هست که ما آن را برای خودش و همه چیز دیگر را برای آن می‌خواهیم و آن غایت، خیر اعلا و بهترین است که مورد اتفاق بیشتر مردمان، اعم از عوام‌الناس و نخبگان و تربیت‌یافتگان است و از آن به نیکبختی و سعادت تعبیر می‌شود. (ر.ک: ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۷-۲۹). اما در اینکه نیکبختی چیست، عقاید گوناگون وجود دارد؛ گروهی نیکبختی را فضیلت می‌دانند، گروهی دیگر حکمت عملی، گروه سوم حکمت نظری، برخی نیکبختی را همه یا یکی از این چیزها می‌دانند، به شرط اینکه توأم با لذت باشد، یا عاری از لذت نباشد، جمعی

هم رفاه زندگی را به آنها می‌افزایند. بنابراین، باید به نحو دقیق معلوم شود که مراد ارسطو از نیکبختی چیست؟

برای رسیدن بدین مقصد، لازم است کارکرد اصلی و وظیفه خاص انسان را معلوم کرد. انسان دارای زندگی‌های متعددی است:

۱. زندگی نباتی؛ زندگی به معنای تغذیه و رشد، که گیاهان نیز در این زندگی با آدمی مشترکند.

۲. زندگی حیوانی؛ زندگی به معنای احساس که حیوانات در این مورد با انسان شریکند.

۳. زندگی عقلانی؛ زندگی به عنوان فعالیت آن جزء روح (نفس) آدمی که از عقل بهره‌مند است و این زندگی خاص آدمی است.

پس وظیفه خاص آدمی، فعالیت سازگار نفس با عقل است یا دست‌کم فعالیت نفس مخالف عقل نیست و وظیفه خاص آدم نیک، عبارت است از همین فعالیت یا عمل به عالی‌ترین و شریف‌ترین نحوه. از سوی دیگر، عملی عالی و شریف تلقی می‌گردد که موافق فضیلت انجام داده می‌شود.

پس خیر و نیکبختی برای آدمی، فعالیت نفس طبق فضیلت و اگر فضایل متعددی وجود دارند، در انطباق با بهترین و کامل‌ترین فضایل است. این، طرح کلی خیر است که ارسطو ترسیم می‌کند (رک: همان، کتاب اول).

از آنجا که نیکبختی عبارت است از فعالیت نفس موافق فضیلت کامل، باید پرسیم فضیلت چیست؟ این، یکی از اساسی‌ترین پرسش‌های اخلاق است که از طریق این تحقیق می‌توان ماهیت سعادت را روشن‌تر ساخت. ما در جای دیگر به پاسخ این پرسش خواهیم پرداخت؛ آنچه اینجا اهمیت دارد، به اجمال این است که ارسطو فضیلت را ملکه‌ای می‌داند که حد وسطی را انتخاب کند که برای ما درست و با موازین عقلی سازگار است؛ با موازینی که مرد دارای حکمت عملی، حد وسط را با توجه به آنها معین می‌کند. به عبارت دیگر، فضیلت از لحاظ تعریف و ماهیت، حد وسط است (همان، ص ۶۶).

بنابراین، خیر و نیکبختی آدمی در رعایت حد وسط است و متقابلاً شرّ و بدبختی وی در عدم رعایت حد وسط و عمل به افراط و تفریط می‌باشد.

ارسطو با ارائه نظریه حد وسط به بررسی اعمال و عواطف انسان می‌پردازد و در کتاب /اخلاق خود این قانون را سنگ محک در جهت تشخیص فضایل از رذایل به کار می‌بندد.

۲. اقسام حد وسط

در هر مقدار، تقسیم‌پذیری بیشتر و کمتر وجود دارد. حد وسط بین آنها دو نوع است: الف) حد وسط فی نفسه یا عینی: حد وسط میان کمترین و بیشترین و آن، نقطه‌ای که از هر دو طرف شیء فاصله برابر دارد و این نقطه برای همه آدمیان یکسان است و از شخصی به شخص دیگر تغییر نمی‌کند.

ب) حد وسط درست برای ما یا نسبت به ما (نسبی): این نوع حد وسط، آن است که نه زیاد است و نه کم و برای همه آدمیان یکسان نیست و نسبت به افراد مختلف می‌تواند متفاوت باشد. این نوع حد وسط به سادگی قابل محاسبه نیست؛ برای مثال، آنجا که ۱۰ واحد زیاد است و ۲ واحد کم، ۶ واحد حد وسط فی نفسه (عینی) است؛ چون فاصله‌اش با هر دو طرف برابر است و این، نوعی حد وسط عددی است. حد وسط درست برای ما چنین محاسبه نمی‌شود؛ زیرا اگر برای کسی غذا به مقدار ده مینه* زیاد است و به مقدار دو مینه کم، استاد ورزش به سادگی شش مینه را برای او معین نمی‌کند، این مقدار ممکن است هنوز برای آن کس، زیاد یا کم باشد. برای میلون** ورزشکار، کم است و برای کسی که تازه شروع به ورزش کرده است، زیاد می‌باشد. این سخن در همه موارد ورزشی، هنری و... نیز صادق است. بدین جهت، استاد هر هنر از افراط و تفریط پرهیز می‌کند و حد وسط را می‌جوید و می‌گزیند، ولی نه حد وسط فی نفسه را بلکه حد وسط درست را؛ زیرا هر هنری وظیفه خاص خود را در صورتی نیک ادا می‌کند که حد وسط را بجوید و مقیاس کار خود قرار دهد؛ به گونه‌ای که اگر هر افراط و تفریطی به زیبایی اثر آسیب می‌رساند و حد وسط، زیبایی آن را حفظ می‌کند. برای مثال اگر یک نقاش در ترسیم منظره‌ای در به کارگیری رنگ‌های مورد نظر در میزان و کیفیت رنگ‌ها افراط و تفریط کند، آن اثر هنری، زیبایی خود را از دست خواهد داد (ر.ک: ارسطو، همان: ۶۳ و ۶۴).

* mine در یونان هم واحد وزن بود و هم واحد پول.

** milon ورزشکار معروف یونان بوده است.

۳. موضوع و قلمرو قانون زرین اعتدال

با بررسی بحث‌های اخلاقی ارسطو درمی‌یابیم که وی فضیلت را در دو حوزه احساسات و اعمال پی می‌گیرد. ارسطو همچنانکه از احساساتی مثل میل، خشم، ترس، اعتماد به نفس، حسد، شادی، احساس دوستی، کینه، آرزو، همچشمی، ترحم و به کوتاه سخن، احساس‌هایی که با لذت و درد همراهند، داد سخن می‌راند، به اعمالی همچون بخل، سخاوت، گرم، خودستایی یا فروتنی و جاه‌طلبی و تندطبعی، درستکاری، عدالت و ... نیز می‌پردازد. بنابراین، می‌توان موضوع قانون اعتدال ارسطو را اعمال و احساسات آدمی دانست؛ اعمال و احساساتی که دارای مراتب بوده و قابل ازدیاد و نقصان است.

۴. فضیلت و رابطه آن با قانون اعتدال

به پرسش اساسی که وعده داده شد، می‌پردازیم و آن، اینکه فضیلت چیست؟ چنانکه اشاره کردیم، حد وسط، ماهیت و مقوم فضیلت را تشکیل داده، وسیله‌ای برای دستیابی به فضیلت مطرح شده است؛ لذا لازم است مفهوم فضیلت روشن شود تا مفهوم قانون اعتدال و اینکه چرا اعتدال فضیلت شمرده شده، هرچه بیشتر آشکار گردد. لازم است یادآوری شود فضیلتی که این مقال در صدد بیان آن است، فضیلت انسانی است و منظور از فضیلت انسانی، فضیلت نفس است؛ زیرا ارسطو سعادت را فعالیت موافق فضیلت نفس می‌نامد (همان: ۴۶). بنابراین، بر محققان عرصه اخلاق لازم است شناختی کافی از نفس داشته باشند.

نفس؛ قوا و اجزای آن

نفس، معانی مختلفی دارد و بر اساس هر معنا قوای متعددی به آن نسبت داده شده است. بر اساس معنای مورد نیاز ما انسان دارای سه نفس است: نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس انسانی. هریک از این نفس‌ها چند قوه دارد که هر کدام مبدأ عملی خاص می‌باشد*.

* در این مقال تنها به بحث‌هایی که در تبیین قانون اعتدال به آن نیازمندیم، به صورت بسیار مختصر اشاره می‌کنیم. جهت اطلاع بیشتر رک: درباره نفس اثر مستقل ارسطو و دیگر کتب فلسفی.

در این میان سه قوه، مبادی افعال و آثاری است که به حکم عقل، اندیشه و اراده انجام می‌پذیرد. آنها عبارتند از: ۱. قوه ناطقه؛ ۲. قوه شهوت؛ ۳. قوه غضب.**
از این سه قوه، قوه نخست (قوه ناطقه) به انسان اختصاص دارد، ولی دو قوه دیگر میان انسان و حیوانات مشترک است.

قوه ناطقه خود دو قسم است:

۱. **عقل نظری**؛ این عقل متوجه شناخت حقایق موجودات و احاطه به اصناف معقولات می‌باشد.

۲. **عقل عملی**؛ توجه این عقل به تصرف در موضوعات و جدایی میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات از جهت تنظیم امور معاش می‌باشد.
به دلیل همین تقسیم است که حکمت را به دو بخش نظری و عملی تقسیم کرده‌اند.

فضیلت و انواع آن

بر اساس تقسیم‌بندی فوق، فضیلت نیز بر دو گونه تقسیم می‌شود.

۱. فضیلت عقلی؛ ۲. فضیلت اخلاقی.

۱. **فضیلت عقلی**؛ عبارت است از حکمت نظری و حدت ذهن که از راه آموزش پدید می‌آید و رشد می‌یابد و لذا نیازمند تجربه و زمان است. این نوع فضیلت جزو سیره عملی و فضایل آدمی به شمار نمی‌آید، هرچند شخص دارای حکمت نظری را نیز به سبب حالت روحی‌اش می‌ستاییم و آن حالت روحی را فضیلت می‌نامیم، اما خود حکمت نظری فضیلت اخلاقی به شمار نمی‌آید.

۲. **فضیلت اخلاقی**؛ از فضیلت اخلاقی به Ethics تعبیر می‌شود. Ethics از اندک تغییری در کلمه ethos به معنای عادت حاصل شده است. از این رو، گفته شده فضیلت اخلاقی، نتیجه عادت است (همان، ۵۳). به این معنا که برای آدمی در صورتی یک فضیلت اخلاقی، فضیلت محسوب می‌شود که برای آن شخص، به صورت عادی درآمده

** اما قوای دیگر، به دلیل اینکه تصرف و تأثیر آنها در موضوعات خویش برحسب طبیعت و بدون دخالت فکر و اراده می‌باشد، در علم اخلاق مورد بحث قرار نمی‌گیرند. (رک: خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۵۶ - ۵۸).

باشد. از طرفی، فضایل اخلاقی در دسته‌ای از افراد یافت می‌شود و در افراد دیگر یافت نمی‌شود. از این سخن برمی‌آید که هیچیک از فضایل اخلاقی ناشی از طبیعت آدمی نیست؛ زیرا ممکن نیست هیچ موجود طبیعی برخلاف طبیعتش عادت کند. البته ما به حکم طبیعت این قابلیت را داریم که فضایل را در خود بپذیریم. به عبارت دیگر، توانایی بالقوه فضایل را داریم، ولی تنها از طریق فعالیت می‌توان آنها را به صورت بالفعل درآورد و سپس با تکرار و تمرین به عادت تبدیل کرد. ما با تکرار و عادت به رفتار عادلانه در تعامل با دیگران، عادل و به سبب رفتار شجاعانه در برابر خطر، شجاع می‌شویم. به کوتاه‌سخن، همین رفتارها ملکات و سیرت آدمی را می‌سازند. لذا اگر عادت کنیم که از خطرها نترسیم و بر آنها چیره شویم شجاع می‌شویم و همین که شجاع شدیم از خطرها نمی‌هراسیم و به آن چیره می‌گردیم.

از نظر ارسطو جنس فضیلت، ملکه است و برای اثبات آن، چنین استدلال می‌آورد: می‌دانیم که در نفس سه پدیدار وجود دارد که فضیلت باید جزو یکی از اینها باشد:

۱. **عواطف عاری از خرد**، به عقیده ارسطو عبارتند از: میل، خشم، ترس، اعتماد کورکورانه، حسد، شادی، احساس دوستی، کینه، آرزو و ... خلاصه احساس‌هایی که با لذت و درد همراهند.

فضیلت و رذیلت در زمره عواطف نیستند؛ زیرا اولاً، ستایش و نکوهش و نیز نیکی و بدی افراد به سبب عواطف نیست و مردم کسی را به صرف ترسیدن و خشمگین شدن، ستایش یا نکوهش نمی‌کنند، بلکه اندازه و شکل خاصی از آن را می‌ستایند و یا نکوهش می‌کنند؛

ثانیاً، خشم و ترس بدون انتخاب و تصمیم قبلی به ما روی می‌آورند، در حالی که اعمال ناشی از فضیلت همیشه مسبوق بر انتخاب و تصمیم‌اند؛

ثالثاً، ما می‌گوییم عواطف، آدمی را به حرکت وا می‌دارد، در حالی که در مورد فضیلت و رذیلت سخن از حرکت به میان نمی‌آید. اینها حالات راسخ آدمی شمرده می‌شوند.

۲. **استعداد**؛ گونه‌ای توانایی است که به واسطه آن می‌توانیم عواطف عاری از خرد را احساس کنیم.

از نظر ارسطو فضیلت و رذیلت، استعداد هم نیست؛ زیرا ما به سبب دارا بودن

استعداد این یا آن عاطفه، نیک یا بد به‌شمار نمی‌آییم و ستوده و نکوهش نمی‌شویم. به‌علاوه استعداد در انسان امری طبیعی است، در حالی که ما به‌موجب طبیعت دارای فضیلت و رذیلت نیستیم.

۳. ملکات؛ اگر فضیلت نه عاطفه است و نه استعداد، پس باید جزو ملکات باشد. ملکه استوار از دیدگاه ارسطو چیزی است که ما به‌واسطه نیروی آن می‌توانیم در برابر عواطف عاری از خرد رفتار درست یا نادرست انجام دهیم. برای مثال در برابر هیجان خشم، رفتار ما وقتی نادرست است که خشم را زیاد شدید و یا زیاد خفیف احساس کنیم و هنگامی درست است که آن را به‌طور معتدل احساس کنیم و این است که موجب ستایش و نکوهش می‌شود (رک: همان، ۶۱ و ۶۲).

با این گفتار، جنس فضیلت معلوم می‌شود، اما برای تعریف دقیق آن، نیازمند فصلی هستیم که نوع آن جنس را مشخص کند. اینجاست که ارسطو برای تعیین ماهیت فضیلت، قانونی را تحت عنوان «اعتدال یا حد وسط» عرضه می‌کند و می‌گوید: فضیلت، ملکه‌ای است که حد وسطی را انتخاب کند که برای ما درست و با موازین عقلی سازگار است؛ موازینی که مرد دارای حکمت عملی حد وسط را با توجه به آنها معین می‌کند (رک: همان، ۶۶).

تبیین قانون اعتدال

پرسش این است که حد وسط چیست که ماهیت فضیلت را تشکیل می‌دهد؟ پیشتر گفتیم که مراد از فضیلت در این نوشتار، فضیلت انسانی و مقصود از فضیلت انسانی، فضیلت نفس انسان است. همچنین گفته شد که نفس انسانی دارای سه قوه ناطقه، شهویه و غضبیه می‌باشد و هر یک از این قوا منشأ احساسات و عمل‌های خاص خود می‌باشند. از طرفی، این احساسات و اعمال به‌لحاظ کمی در بی‌نهایت شکل از مبادی خود صادر می‌شوند. حال می‌گوییم فعالیت هر یک از این قوا در ارتباط با احساسات و اعمال خود، در صورتی فضیلت خواهد بود که در چارچوبی خاص باشد که دست حکیمانه خلقت برای آنها تعیین کرده است، اما چنانچه دچار بیش‌فعالی و یا کم‌کاری شوند و از آن حد معین فاصله بگیرند، رذیلت آن قوا محقق خواهد شد و این

فاصله هرچه بیشتر شود، رذیلت آن شدیدتر می‌باشد. ارسطو می‌گوید:

آدمی به انواع گوناگون ممکن است خطا کند؛ زیرا چنانکه فیثاغوریان معتقدند، شرّ در ردیف نامحدودها قرار دارد، در حالی که درست عمل کردن تنها به یک نحو ممکن است و به همین جهت خطا کردن آسان است و تیر به هدف درست‌زدن دشوار و باز از همین روست که افراط و تفریط به رذیلت تعلق دارد و حد وسط به فضیلت (همان، ۶۵).

ارسطو به این حکم کلی بسنده نکرده و با هدف تحقیق مطلب، به تطبیق آن بر موارد فردی و جزئی می‌پردازد. خلاصه مطالب وی به این شرح است:

شجاعت، حد وسط میان جُبْن و بی‌باکی است. برای حالت کسی که هیچ احساس ترس نمی‌کند، اصطلاح خاصی وجود ندارد. کسی که بیش از اندازه متهور است، بی‌باک خوانده می‌شود و کسی را که بیش از اندازه می‌ترسد، ترسو می‌نامند.

در مورد لذت - نه همه موارد - حد وسط، خویشتن‌داری است و افراط آن، لگام گسیختگی و تفریط آن - اگر یافت شود - خمود شهوت نامیده می‌شود.

در خصوص دادن و گرفتن پول، حد وسط، گشاده‌دستی است و افراط آن، اسراف و تفریطش، خست است. در این مورد افراط و تفریط در جهت معکوس نمایان می‌شود؛ مسرف در پول دادن افراط می‌کند و تفریط در گرفتن، و خسیس در گرفتن افراط و در دادن، تفریط می‌کند.

در مورد افتخار و ننگ، حد وسط، بزرگ‌منشی است، افراط آن، خودبینی و تفریطش، بی‌همتی است.

در مورد خشم نیز افراط و تفریط و حد وسط وجود دارد. حد وسط را شکیبایی، افراط را آتش‌مزاجی و حالت کسی را که به تفریط می‌گراید بلغمی مزاج می‌نامند.

در مورد توجه به حقیقت، حالت حد وسط صداقت و راستگویی، حالت افراط آن لاف‌زنی و تفریط آن تواضع ریاکارانه می‌باشد.

در مورد امور طبعی و سرشتی در معاشرت‌های دوستانه، کسی که راه میانه را بر می‌گزیند، خوش‌مشرب است و حالتش خوش‌مشربی و حالت افراط را لودگی و حالت تفریط را ساده‌لوحی نامیده‌اند.

در مورد توجه به سرشت در همه شئون زندگی، کسی را که حد وسط را نگاه

می‌دارد خوش‌برخورد می‌نامیم و حالتش را خوش‌برخوردی، آن را که در خوش‌برخوردی افراط می‌ورزد، ولی در این افراط نفعی نمی‌جوید مزاح‌گو نامند، ولی کسی را که می‌خواهد از این کار سودی ببرد چاپلوس می‌خوانیم. ضمن آنکه افراط در بدبرخوردی، فتنه‌جویی است.

در حوزه عواطف نیز حد وسط وجود دارد؛ شرم، فضیلت نیست، اما مردم شخص شرمناک را می‌ستایند؛ زیرا در این مورد نیز افراط و تفریط و حد وسط هست. افراط در شرمناکی، کم‌رویی است و کسی را که از هیچ چیز شرم نمی‌کند، بی‌شرم می‌نامند و آن را که حد وسط را نگاه می‌دارد، محجوب خوانند.

در مورد رنج‌های ناشی از خوشبختی یا بدبختی دیگران، دژمناکِ بحق، حد وسط بین حسد و بدخواهی است (ر.ک: همان، کتاب دوم، فصل ۷). دیوید راس فضایل اخلاقی و رذایل مربوط به آن را آنگونه که ارسطو مورد بحث قرار داده، در جدول ذیل نمایش می‌دهد (راس، بی‌تا: ۳۰۷ به بعد).

احساس	عمل	افراط	حد وسط	تفریط
ترس اعتماد به نفس	_____	جبن	شجاعت	نام خاصی ندارد
	_____	تهور	شجاعت	جبن
بعضی لذات لامسه	_____	هرزگی	عفت (کفّ نفس)	بی حس
ناشی از میل به چنین لذات				
_____	{ دادن پول گرفتن پول }	{ اسراف (ولخرجی) بخل (امساک) }	سخاوت	بخل
			سخاوت	اسراف
_____	دادن پول به مقیاس زیاد	بخشیدن عوام پسندانه	لنّامت	کرم
_____	مطالبه افتخار خطیر	خود ستایی	کرامت نفس	فروتنی
_____	جست و جوی افتخار حقیر	جاه طلبی	نام خاصی ندارد	بی آرمایی
خشم (غضب)	_____	تندطبعی	ملايمت	فقدان قوه غضب
مراودات اجتماعی	حق گویی درباره خود	گراف گویی (لاف زنی)	حقیقت گویی	خود کم بینی
	شادی بخشیدن به دیگران بدون سود	مسخرگی (لودگی)	لطیفه گویی (شوخی طبعی)	بی نزاکتی
	شادی بخشیدن به دیگران برای سود	تملق (چاپلوسی)	رفاقت (یاری)	ترشروی (بداخلاقی)
شرم	_____	کمرویی	حیا (آزرم)	بی شرمی
رنج های ناشی از خوشبختی یا بدبختی دیگران	_____	حسد	رنجش بجا	بدخواهی

نقد و بررسی

قانون اعتدال ارسطو در طول تاریخ، اندیشه‌وران بسیاری را به خود متوجه کرده و بسیاری را تابع خود ساخته است. در عین حال از ایراد و اشکال نیز مصون نبوده است؛ ضمن اینکه اغلب ایرادکنندگان، صحت قانون حد وسط را فی‌الجمله پذیرفته‌اند. در اینجا به برخی از ایرادات مهم اشاره و آنها را بررسی می‌کنیم.

اول؛ عدم کلیت قانون اعتدال

قانون اعتدال مدعی است می‌تواند تمام فضایل و رذایل اخلاقی را توجیه کند؛ به طوری که ارسطو حد وسط را ماهیت فضیلت معرفی می‌کند (ارسطو، همان: ۶۶). لکن برخی از دانشوران کلیت آن قاعده را زیر سؤال برده و مواردی از فضایل را برشمرده‌اند که با قانون اعتدال قابل توجیه نیستند. اینک به برخی موارد اشاره می‌کنیم.

۱. راستگویی

ارسطو راستگویی را حد وسط میان گزاف‌گویی (طرف افراط) و خودکم‌بینی و یا فروتنی دروغین (طرف تفریط) معرفی می‌کند. در مورد راستگویی از دو جهت ایراد کرده‌اند؛ یکی از ناحیه کلیت قاعده است. در این باره برتراند راسل می‌نویسد:

همه اخلاق فاضله را نمی‌توان با معیار حد وسط توجیه کرد، برای مثال راستگویی حد وسط میان کدام افراط و تفریط است؟ راستگویی خوب است و دروغگویی که نقطه مقابل آن است (نه طرف افراط یا تفریط) بد است (مطهری، ۱۳۸۶: ۲۲، ۴۸ به نقل از برتراند راسل، بی تا: ۱، ۳۴۳).

برتراند راسل از بعد دیگر نیز بر مقوله راستگویی متعرض می‌شود و آن را از حیطة قانون اعتدال خارج می‌شمارد:

به نظر می‌رسد برخی از فضایل در این دسته‌بندی (حد وسط، افراط و تفریط) نمی‌گنجد، مانند راستگویی. ارسطو می‌گوید این فضیلت حد وسط لاف‌زنی و فروتنی دروغین است (B۱۱۰۸)؛ اما این گفته فقط در مورد راستگویی درباره خویشتن صدق می‌کند. من نمی‌دانم راستگویی به معنای وسیعتر کلمه، چگونه می‌تواند در این دسته‌بندی بگنجد (راسل، همان: ج ۱، ۲۶۰).

نقد دیدگاه راسل

توجه برتراند راسل به اینکه راستگویی منحصر به راستگویی درباره خویشتن نیست و معنای گسترده‌تری دارد که راستگویی در مورد دیگران و حقایق بیرونی را نیز شامل می‌شود، سخن درستی است که خود ارسطو نیز نیک بر آن واقف است و هنگام برشمردن انواع دروغگویی، به‌صراحت از بی‌اعتباری شخص در مورد وعده‌ها و قراردادهای و همچنین از کلاهبرداری که مایه زیان دیگران می‌شود و از این رو، می‌توان آن را تحت مفهوم ظالم قرار داد، سخن می‌راند و از ستایش صداقت و نکوهش دروغ‌گویی دریغ نمی‌ورزد.

اما از سخن راسل چنین برمی‌آید که وی حرف ارسطو را - که راستگویی حد وسط میان لاف‌زونی و فروتنی دروغین است - در هنگام سخن گفتن درباره خویشتن، صادق می‌داند، ولی در راستگویی به معنای وسیع‌تر کلمه، صادق نمی‌داند، حال آنکه امر بر عکس است؛ یعنی در صورتی که راستگویی را به معنای راستگویی درباره خویشتن فرض کنیم، قانون اعتدال ارسطو جاری نخواهد شد. در مورد راستگویی به این معنا، بیشتر از دو حالت قابل تصور نیست؛ زیرا بر فرض که لاف‌زنی و فروتنی دروغین، هر دو را طرفین فضیلت راستگویی بدانیم، با اندکی دقت روشن می‌گردد که این دو - لاف‌زنی و فروتنی دروغین - به راحتی تحت مفهوم دروغ‌گویی می‌گنجد؛ زیرا هم آن کسی که خود را بیش از آنچه هست معرفی می‌کند (لاف‌زنی) دروغ می‌گوید و هم آن کسی که به دروغ، فروتنی می‌کند و خود را کمتر از آنچه هست می‌نمایاند. پس در مقابل راست‌گویی، دروغ‌گویی قرار دارد و حالت سومی تصور نمی‌شود.

با این همه، چنانچه راستگویی را به معنای راستگویی درباره دیگران فرض کنیم، امکان به‌کارگیری قانون اعتدال وجود دارد؛ به‌این‌صورت که فضیلت راستگویی حد وسط است و در طرف تفریط آن، شخصی قرار دارد که دروغگو است و این خصلت بر وی عادت شده است. در طرف افراط نیز شخصی قرار دارد که از فرط راستگویی حتی از گفتن دروغ مصلحت‌آمیز برای رهایی جان محترم و یا برای حفظ ناموس و دین حق نیز ابا دارد.

این توجیه می‌تواند راه حلی برای اعمال قانون حد وسط در خصوص راستگویی

باشد، اما با نظر به تصریح‌های ارسطو در بحث راستگویی، نسبت‌دادن این توجیه به ارسطو، بسیار دشوار است.

۲. عدالت

ارسطو عدالت را حد وسط میان ظلم کردن و انظلام، یعنی تحمل ظلم معرفی می‌کند. حد وسط قرارگرفتن عدالت به‌صورتی که ارسطو ترسیم می‌کند، مورد ایراد برخی از اندیشمندان از جمله تئودور گمپرتس (Theodore Gomertz) قرار گرفته است. او در این باره می‌گوید:

برای عدالت دو حد وجود ندارد تا عدالت حد وسط آنها باشد؛ همان‌گونه که شجاعت حد وسط میان ترس و بی‌باکی، یا اعتدال (عفت) حد وسط میان شره و خمود شهوت است. یگانه چیزی که با عدالت تقابل دارد، ظلم است. ارسطو بدین نکته نیک واقف است و از این رو، صریحاً می‌گوید که حد وسط در اینجا «بدان‌سان که در مورد فضایل دیگر اعتبار دارد، معتبر نیست» بلکه در این مورد حد وسط، موضوع عمل عادلانه است؛ یعنی تحقق‌بخشی به برابری یا تناسب. ولی ارسطو گاهی چنان سخن می‌گوید که باز آن فرق از نظر پنهان می‌ماند و سخنش، اگر درست در آن دقت کنیم، بی‌معنا می‌شود؛ مثلاً می‌گوید: «عدالت حد وسط میان ارتکاب ظلم و تحمل ظلم است». آیا این عبارت بدان معنا نیست که رفتار عادلانه در روابط معاملاتی حد وسط میان فریب‌دادن و فریب‌خوردن است؟ فیلسوف ما در اینجا الفاظ بدون دقت و کلمات نارسا به کار می‌برد و علت آن، سهل‌انگاری صرف نیست، بلکه کوشش ناآگاهانه اوست برای اینکه فرق بنیادی موجود را میان معنایی که نظریه حد وسط تنها به آن معنا درباره عدالت به کار می‌تواند رفت و معنایی که این نظریه به آن معنا درباره فضایل دیگر صادق است، تا اندازه‌ای پنهان است. این دو نوع استفاده از مفهوم حد وسط درست - که تنها به ظاهر یکسان می‌نمایند - یکبار در ارتباط با اراده عامل و بار دیگر در ارتباط با نتیجه عمل، در واقع نوعی بازی و تصنع است. استاد دیالکتیک این بار در دام دیالکتیک خود افتاده است (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۳، ۱۴۹۱ و ۱۴۹۲).

برخی برآنند که عدالت ذاتاً از کمی و فزونی برکنار است، اما ارسطو آن را هم حد وسط بی‌عدالتی کردن و مورد بی‌عدالتی قرارگرفتن می‌نهد، حال آنکه این دو، صورت‌های افراطی و تفریطی عدالت نیستند و در واقع مورد بی‌عدالتی قرارگرفتن، بد اقبالی است، نه گناه (راداکریشنان، ۱۳۸۳: ج ۲).

۳. فضیلت اعتدال

برخی، یکی دیگر از موارد نقض کلیت قانون اعتدال را فضیلت اعتدال عنوان کرده‌اند: در کتاب تاریخ فلسفه شرق و غرب آمده است:

اعتدال که خود یکی از فضایل مهم است یک طرف آن افراط است که زیاده‌روی باشد، اما حد تفریط ندارد. ارسطو به شیوه یونانیان، شیفته زیبایی‌های حیات بود و از این‌رو، نتوانست حد دیگر را که در اینجا ریاضت‌کشی است، پیدا کند (همان).

نقد

لازم است یادآوری شود که ارسطو خود اعتراف می‌کند که برخی از اعمال و عواطف، قابلیت اتصاف به حد وسط و یا افراط و تفریط را ندارند؛ زیرا نام بعضی از آنها حاکی از بدی و رذیلت [و یا خوبی و فضیلت] است؛ مثلاً در عواطف، کینه و بی‌شرمی و حسد؛ در اعمال، زنا و دزدی و آدم‌کشی. همه اینها از این جهت نکوهیده می‌شوند که فی‌نفسه بد می‌باشند، نه از این لحاظ که افراط یا تفریطند و گر نه لازم می‌آید برای خود افراط و خود تفریط نیز حد وسطی وجود داشته باشد و افراط در افراط و تفریط در تفریط نیز ممکن باشد؛ همان‌گونه که در خویشتن‌داری و شجاعت افراط و تفریط وجود ندارد - برای اینکه این فضایل هر چند حد وسط خوانده می‌شوند در حد کمال و نهایت قرار دارند - ارسطو خود تصریح می‌کند که «نه برای افراط و تفریط حد وسطی هست و نه برای حد وسط، افراط و تفریطی» (ارسطو، همان: ۶۶ و ۶۷).

بنابراین، ارسطو می‌تواند بگوید اعتدال نیز از جمله فضایی است که در عین حد وسط بودن در حد کمال و نهایت قرار دارد و حد افراط و تفریط در آن تصور نمی‌شود.

۴. شرم

ایرادی که درباره شرم و شرمناکی مطرح است، بر خلاف موارد پیشین، این نیست که شرم از کلیت قانون اعتدال بیرون است، بلکه - برعکس - ایراد این است که چرا ارسطو شرم را از تحت قانون اعتدال خارج کرده است؛ زیرا او از شرم و شرمناکی نام می‌برد، ولی آنها را از عداد فضایل به کنار می‌گذارد و می‌گوید شرم را نباید فضیلت تلقی کرد؛ شرم بیشتر به نوعی عاطفه شبیه است تا سیرت و ملکه (همان: ص ۱۸۵ و ۱۵۹). به

هرحال، در تعریف شرم می‌گوید: شرم، ترس از دست‌دادن شهرت نیک است و اثرش همانند ترس از خطر است. کسی که احساس شرم می‌کند، سرخ می‌شود و در حالی که ترس از مرگ سبب رنگ‌پریدگی است. این هر دو حالت به‌نحوی از انحاء امری جسمانی است و همین خود دلیل بر این است که شرم، نوعی عاطفه است، نه ملکه؛ زیرا شرمناکی عبارت است از گرایش ما به اینکه وقتی کاری شرم‌آور کرده‌ایم، دچار شرم شویم، ولی انسانی که مطلقاً دارای فضیلت است، هیچ‌گاه مرتکب عملی شرم‌آور نمی‌شود. از این‌رو، شرمناکی با جوانان تناسب دارد و در واقع وسیله‌ای است برای تصحیح زندگی‌شان که غالباً طبق هوا و هوس است. ارتکاب اعمال شرم‌آور یا قرارگرفتن در معرض اینگونه اعمال در خور مردان پخته و بزرگسال نیست، ... چنانکه دیدیم، ارسطو در مورد شرمناک به قاعده‌ حد وسط پشت کرده است.

۵. مفاهیم علم، تقرب به خدا، شناخت خدا و ...

این واژه‌ها و اصطلاحات یک‌سری مفاهیم‌اند که شاید بتوان جانب تفریط برای آنها لحاظ کرد؛ ولی طرف افراطی که طبق تعریف ارسطو رذیلت باشد، برای آنها قابل تصور نیست؛ زیرا افراط هر کدام از آنها نیز فضیلت است. استاد مصباح یزدی به برخی موارد آن اشاره کرده است؛ وی در مورد فضیلت علم می‌گوید:

علم، حد وسط ندارد. یک طرفش، جهل محض است و یک طرفش، علم نامتناهی، حال بگوییم انسان چه اندازه عالم باشد فضیلت است؟ علم هرچه بیشتر باشد، بهتر است. در مورد تقرب به خدا نیز چنین می‌فرماید:

برحسب مبانی دینی و عرفانی، تقرب به خدا حدی ندارد؛ معرفت خدا، محبت خدا و.... حدی ندارند که از آن مرز به بعد مذموم باشد.

استاد مصباح سپس برای تصحیح اجرای قانون اعتدال در مورد ایرادهای پیشین، راه‌حلی پیشنهاد می‌کند:

ظاهراً از این اشکال هم می‌شود به نفع ارسطو دفاع کرد و شاید از کلماتش نیز به دست بیاید. قصد ارسطو این نیست که علم، حد وسطی دارد که بیش از آن خوب نیست، بلکه می‌خواهد بگوید هر انسان در زندگی یک مقدار می‌تواند به دنبال علم برود که اگر از آن حد تجاوز کند، به زیانش تمام می‌شود. هر کسی برحسب وضع

زندگی خویش، شرایط بدنی و روحی، گاهی در تحصیل علم تنبلی می‌کند، این مذموم است. گاهی آن قدر افراط می‌کند که به سایر جهات زندگی اش نمی‌رسد؛ مسائل خانوادگی، اجتماعی، بهداشت و ... را فراموش می‌کند. چنین حدی مذموم است، نه اینکه علم بد است، بلکه تعلّم در مورد هر شخصی فرق و حدی دارد. مسئله اعتدال به عنوان معیاری برای عمل اخلاق معرفی می‌شود، نه اینکه خود آن نتیجه، نصف آن مطلوب و نصف دیگر نامطلوب است. اما مسئله تقرب به خدا و دیگر مسائل، همان است که در نتیجه رفتاری اخلاقی حاصل می‌شود. هر چه ما معتدل‌تر باشیم در جمیع قوا، می‌توانیم بیشتر به خدا تقرب یابیم (رک: مصباح یزدی، بی‌تا، درس دهم).

البته تصحیح استاد در صورتی پذیرفته می‌شود که فضیلت علم و حالت نفسانی حاصل از آن را با رفتارهای منتهی به علم یکسان بدانیم، درحالی‌که بالوجدان می‌یابیم که این دو متفاوت از هم می‌باشند.

دوم؛ عدم کارایی قانون اعتدال در تربیت اخلاقی

یکی از ایرادهایی که به قانون اعتدال ارسطو وارد می‌شود، این است که بر فرض قانون اعتدال را به کمک تفسیر، یک اصل کلی بپذیریم، بحث اساسی این است که این قانون تا چه میزان کارساز بوده و کارایی دارد؟ تا چه میزان می‌تواند انسان را در مسیر سلوک اخلاقی یاری و راهنمایی کند.

قانون اعتدال از نظر عدم کارایی از چند جهت قابل نقد و بررسی است:

۱. عدم کارایی به دلیل اجمال در واژه اعتدال

برای به‌کارگیری هر قانونی لازم است مفاد قانون برای مخاطبان به‌طور کامل آشکار باشد و برای اینکه مفاد قانون واضح گردد، لازم است مفردات و واژگان کلیدی آن روشن باشد. حال در قانون اعتدال ارسطو، یکی از واژگان کلیدی، خود واژه «اعتدال» است. مسئله اصلی این است که کلمه اعتدال و میانه‌روی واجد عینیت معین نیست؛ همچون عباراتی مثل رفتار خوب و رفتار بد است، که تعین خاصی ندارد. وقتی کسی از شخصی پرتقال طلب می‌کند همه مصداق واحدی از آن می‌فهمند و در صورت تهیه آن مصداق خاص، طلب آن شخص برآورده می‌شود و در غیر این صورت درخواست

همچنان باقی خواهد بود؛ ولی در باره اعتدال چنین مصداق خاصی وجود ندارد. هنگامی که گفته می‌شود در رفتار خاصی اعتدال را رعایت کن، مثل این است که گفته شود رفتار خوب انجام بده و یا رفتار بد انجام نده، اما معلوم نیست که آن رفتار خوب دقیقا کدام رفتار است، چه اندازه و به چه صورت و برای چه شخصی؟

۲. عدم کارایی به جهت فقدان عینیت واژه اعتدال

مشابه ایراد پیشین را - با تفاوت‌هایی - امیل بریه در مورد عدم کارایی قانون اعتدال مطرح کرده است؛ وی در تاریخ فلسفه می‌نویسد:

امور اخلاقی، مستلزم بسیاری از اوضاع و احوال جزئی است و از این‌رو، حد وسط در اخلاقیات به‌نحو دقیق و مطلق، برای مثال به همان درجه از دقت که در علم حساب حد وسط را بین طرفین معلوم می‌دارند، قابل تعریف نیست تا برحسب این تعریف بتوان به‌معنای فضیلت راه برد. علم اخلاق از چنین دقتی برخوردار نیست؛ زیرا این علم با افراد انسان سروکار دارد و افراد انسان به انفعالات متقابل در هر درجه و از هر قبیل تمایل دارند و غرض از علم اخلاق این نیست که تعریف نظری فضیلت را به این اشخاص بیاموزند، بلکه این است که در عمل، فضیلت را در اینان ایجاد کنند. پیداست که ایجاد فضیلت شجاعت در دو تن که یکی جیون و دیگری متهور است بر یک نسق نمی‌تواند بود؛ زیرا در شخص جیون بر حرکت و حدت باید افزود و در شخص متهور چیزی از آن باید کاست. حد وسط بنا به اختلاف موارد ممکن است به یکی از دو طرف نزدیک‌تر از آن دیگری باشد. همچنین ممکن است نه از لحاظ خود شیء، بلکه نسبت به ما حد وسط شمرده شود (بریه، ۱۳۷۴: ۱، ۳۰۹ و ۳۱۰).

ارسطو خود اعتراف می‌کند که حد وسط بنا به اختلاف موارد و اشخاص، متفاوت است و چه بسا در مواردی به یکی از دو طرف نزدیک‌تر از دیگری باشد. با این سخن از کلی‌گویی و ابهام چیزی کاسته نمی‌شود. برای ما مهم این است که یک رهنمود اخلاقی باید طوری باشد که وظیفه هر شخص را در هر شرایطی به‌لحاظ کمی و کیفی مشخص کند و این سخن ارسطو یارای انجام چنین رسالتی را ندارد. از این بیان ارسطو ملاک مشخص برای تعیین میزان و درجه نزدیکی و دوری از حد وسط به دست نمی‌آید.

نقد

یادآوری این نکته ضروری است که ارسطو از مطلب فوق غافل نبوده و دو راه حل برای این معضل ارائه می دهد: یکی، اینکه تعیین حد وسط را بر عهده شخص بصیر می نهد؛ دوم، عملی است که هر فرد می تواند درباره خود به کار بندد. به اعتقاد وی فضیلت هنر هدف قراردادن حد وسط در عواطف و اعمال است و یافتن حد وسط در همه امور دشوار است. برای مثال، پول خرج کردن و اسراف، آسان است و از عهده هرکسی بر می آید، ولی تشخیص اینکه پول را به کدام کس و چه مقدار و چه هنگام و برای چه منظور باید داد، آسان نیست، بدین جهت رفتار درست، کمیاب و ستودنی و زیباست. نخستین وظیفه کسی که حد وسط را هدف قرار می دهد این است که از آنچه ضد حد وسط است پرهیز کند؛ زیرا از دو طرف افراط و تفریط یکی نادرست تر از دیگری است.

چون یافتن حد وسط، دقیق و هدف قراردادن آن، دشوار است، باید راهی دیگر در پیش گیریم و شر کوچک تر را برگزینیم و این کار بهتر از همه از طریق ذیل ممکن است: باید با دقت معلوم کنیم که خودمان برحسب گرایش طبیعی مان به کدام جهت میل می کنیم؛ چه، یکی از ما به طور طبیعی به این سو می گراید و دیگری به آن سو. این نکته را از لذت و دردی که احساس می کنیم باید شناخت؛ باید بکوشیم خود را برخلاف طرفی که به آن گرایش داریم، بکشانیم؛ زیرا در حالی می توانیم به حد وسط برسیم که خود را با همه نیروی خویش از جهت نادرست دور سازیم، مانند کسانی که می خواهند چوب خمیده ای را راست کنند. در همه امور باید از لذت و لذت هرچه بیشتر پرهیزیم؛ زیرا ما آدمیان در مورد لذت، قاضی بی طرف نیستیم؛ فقط در این صورت می توانیم از قید لذت آزاد باشیم و کمتر اشتباه کنیم. به سخن کوتاه، اگر این راه را در پیش گیریم بهتر و آسانتر می توانیم به حد وسط دست یابیم.

بی گمان این کار دشوار است، به خصوص در موارد فردی؛ زیرا به آسانی نمی توان تصمیم گرفت که چگونه، در برابر کدام کس، درباره چه چیزی و تا چه هنگام باید خشم گرفت. ما خود نیز بعضی اوقات کسانی را می ستاییم که کمتر خشم می گیرند و آنان را خویشتندار می خوانیم و گاهی نیز کسانی را که به شدت خشم می گیرند، ستایش

می‌کنیم و مردصفت می‌نامیم. البته اگر کسی اندکی از هدف منحرف شود مردمان او را نکوهش نمی‌کنند؛ ولی آن که زیاد منحرف شود نکوهش می‌شود؛ زیرا چنین انحرافی پنهان نمی‌ماند. از این گذشته، با استدلال نمی‌توان به‌طور دقیق معین کرد که چه مقدار انحراف باید نکوهیده شود و این دشواری در همه مواردی که با تجربه و ادراک حسی (دریافت شهودی) ارتباط دارند، موجود است. اینگونه پدیده‌ها با موارد فردی ارتباط دارند و حکم درباره آنها بسته به دریافت مستقیم است (ر.ک: ارسطو، همان: کتاب دوم، فصل نهم).

هر چند راه حل ارسطو تا حدی شخص را از سردرگمی می‌رهاند؛ ولی همچنان مشکل عدم عینیت حد وسط را به‌طور کامل حل نمی‌کند و در نهایت، حل معضل را با دریافت مستقیم و ادراک شهودی مرتبط می‌سازد. روشن است که چنین شهودی برای همه اشخاص ممکن نخواهد بود و فقط افراد دارای بصیرت قادر به آنند.

اینجاست که ایراد هرباتیان* بر ارسطو خودنمایی می‌کند. گفته‌اند: طبق نظریه ارسطو از یک سو بصیرت، عامل تعیین‌کننده حد وسط و در نتیجه تنظیم‌کننده فضیلت است. از سوی دیگر، وجود بصیرت یا نیکی عقلانی مشروط به وجود فضیلت اخلاق است و این، دور باطل است (گمپرتس، همان: ۳، ۱۴۷۷).

به‌علاوه ارسطو لذت را ملاک انحراف از حد وسط معرفی می‌کند و می‌گوید در همه امور باید از لذت و لذت پرهیزیم. این سخن جای تأمل دارد: نخست، اینکه لذت همیشه و برای همه کس نشانه انحراف نیست؛ زیرا همچنانکه بنا به گفته ارسطو یکی از ما برحسب طبیعتش به این سو می‌گراید و دیگری به سوی دیگر، این امکان وجود دارد که شخص سومی برحسب طبیعتش به حد وسط گرایش داشته باشد و این تقسیم وی مبنای منطقی ندارد.

دوم، اینکه بر فرض، بپذیریم که لذت، ملاک انحراف از حد وسط می‌باشد، اما از کجا بفهمیم که این انحراف به سوی افراط است یا تفریط؟ تا برای نزدیک شدن به حد وسط، خود را برخلاف طرفی که گرایش داریم، بکشانیم. آری کسی که فی‌الجمله بر

* هربارتیانسم (Herbartianismus) به مکتب تربیتی خاصی اطلاق می‌شود که در نیمه دوم قرن نوزدهم و به پیروی از ی.ف. هربارت، فیلسوف آلمانی در قرن نوزدهم شیوه تربیتی خاصی را در آلمان تبلیغ می‌کردند.

حال خود آگاه است و می‌داند که به کدام سو گرایش دارد، شاید بتواند از این راه‌حل بهره‌بردار، لکن همچنانکه ارسطو خود بر آن واقف است، گاهی کسانی که کمتر خشم می‌گیرند، ستایش می‌شوند و خویشترند محسوب می‌گردند و گاهی نیز کسانی که به شدت خشم می‌گیرند، ستوده می‌شوند و لذا عمل بر خلاف گرایش، همه‌جا و بر همه‌کس کارساز نخواهد بود.

۳. عدم کارایی قانون اعتدال به سبب فقدان شیوه و ارائه زمان و هدف درست

قانون اعتدال ارسطو، در نشان دادن ایده کلی حد وسط برای رسیدن به فضیلت اخلاقی گام مثبتی برداشته است، اما این قانون یارای ارائه هدف، زمان و شیوه درست برای رسیدن به فضیلت اخلاقی را ندارد. برخی از اندیشه‌وران ضمن تأیید فی‌الجمله قانون اعتدال ارسطو، آن را از جهاتی ناکارآمد معرفی کرده‌اند، باید اعتراف کرد ایراد قابل توجه و واردی است. شهید مطهری در این خصوص می‌نویسد:

شک نیست که نظریه ارسطو جزئی از حقیقت را دارد، ولی شاید ایراد عمده‌ای که می‌توان به نظریه اخلاق ارسطو گرفت، این است که ارسطو کار علم اخلاق را تنها تعیین بهترین راه‌ها - یعنی راه وسط - برای وصول به مقصد که سعادت است، دانسته است؛ یعنی ارسطو مقصد را تعیین شده دانسته است. اخلاق ارسطویی به انسان، هدف نمی‌دهد، راه رسیدن به هدف را می‌نمایاند، حال آنکه ممکن است گفته شود که یک مکتب اخلاقی وظیفه دارد که هدف انسان را هم مشخص کند (مطهری، ۱۳۸۶: ۲۲، ۴۲-۴۸).

همچنین ژیل کرمی در کتاب *تاریخ فلسفه اخلاق* با طرح اشکالی مشابه، کوشش ارسطو برای اطلاق مفهومی کمی، مانند حد وسط، برای عناصری مانند زمان، هدف و شیوه درست، ناموفقیت‌آمیز توصیف می‌کند (رک: کرمی، ۱۳۷۸: ص ۱۰۲ و ۱۰۳).

سوم: ناسازگاری قانون اعتدال با طبیعت

جان بُوَدِن (JEAN BODIN) (۱۵۳۰-۱۵۹۶) معتقد است که قاعده اعتدال زرین، اصلی طبیعی نیست، بلکه کاملاً بر عکس، حد وسط به هیچ‌وجه با طبیعت سازگاری ندارد؛ وی می‌نویسد:

آتش به اعتدال نمی‌سوزاند و خورشید به اعتدال نمی‌درخشد، بلکه تا آنجا که ممکن

است آتش به کمال می‌سوزاند و خورشید به کمال می‌درخشد. بنابراین، برای اینکه فضایل مطابق با طبیعت باشند باید در نهایت باشند، برای به دست آوردن بیشترین تحسین، باید بیشترین شجاعت یا سخاوت را [از خود] نشان داد. فضیلت معتدل دقیقاً تحسین معتدل می‌طلبد. بوئن برای تأیید نظر خود به عهد عتیق، سفر تثنیه (۱۶:۵) استشهد می‌کند: «پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی نیروی خود دوست بدارد».

نقد

ایراد جان بوئن ناشی از فهم غیرعمیق از نظریه اعتدال زرین است. در نظریه اعتدال زرین چنین نیست که هر فضیلتی در داخل خود حد افراط و حد تفریط و حد وسطی دارد، تا اشکال شود که افراط در شجاعت یا سخاوت نه تنها ردیلت نیست، بلکه تحسین بیشتری در پی دارد. در قانون اعتدال، موضوع قانون، احساس و یا عمل است، برای مثال شجاعت مرتبه‌ای از «احساس ترس» است. این احساس ترس دارای مراتب است که بیشترین درجه آن ترسو بودن است که شخص از کوچک‌ترین خطر بترسد و کمترین مرتبه آن بی‌باکی و تهور است که فرد از هیچ‌چیز نترسد و شجاعت حد وسط این دو مرتبه از «احساس ترس» است.

۶۱

قیس

قانون زرین اعتدال؛ نقد و بررسی / محمد جداری‌عالی و محمد محمدرضایی

همچنین سخاوت، که حد وسط برای عمل «دادن پول» به دیگران است که در طرف تفریط آن بخل و حسد و در طرف افراط آن اسراف و ولخرجی قرار دارد. بنا به گفته ارسطو در این فضایل افراط و تفریط وجود ندارد - برای اینکه این فضایل هر چند حد وسط خوانده می‌شوند، در حد کمال و نهایت قرار دارند - و گرنه لازم می‌آید که برای خود افراط و خود تفریط نیز حد وسطی وجود داشته باشد و افراط در افراط و تفریط در تفریط نیز ممکن باشد (ارسطو، همان: کتاب دوم، فصل ششم).

گمپرتس بر خلاف جان بوئن، سازگاری با طبیعت را از نقاط قوت نظریه اعتدال ارسطو دانسته و می‌نویسد:

هسته واقعاً گران‌بهای این نظریه (حد وسط) در قبول و تأیید کل طبیعت انسان است. ارسطو هیچ یک از عناصر طبیعت انسان را بد نمی‌شمارد و رد نمی‌کند (در این نقطه، اخلاق ارسطو قیافه اصیل یونانی دارد) بلکه می‌خواهد که هر یک از آن عناصر، مکانی بیش از آنچه حق آن است، اشغال نکند (گمپرتس، همان: ۳، ۱۴۷۸).

پاسخ دیگر اینکه همچنانکه پیش از این اشاره شد، موضوع قانون اعتدال، احساس یا عمل انسان است و سخن‌راندن از طبیعت غیر از انسان، خارج از موضوع می‌باشد.

چهارم؛ متضاد بودن فضایل

ارسطو معتقد است که در هر احساس یا عملی، سه‌گونه خصلت وجود دارد که دو مورد از آنها، یعنی افراط و تفریط، ردیلتند و حد وسط آنها فضیلت است و همه آنها به یک معنا ضد یکدیگرند. افراط و تفریط، هم ضد یکدیگرند و هم ضد حد وسط و حد وسط، ضد هر دو طرف است.

بودن بر این مطلب ایراد گرفته، می‌گوید:

هر فضیلتی دو ضد ندارد، بلکه تنها یک ضد دارد. وی همانند والاسنچز استدلال می‌کند که یک چیز نمی‌تواند دو ضد داشته باشد. دقیقاً همان‌طور که گرم متضاد با سرد است نه خشک، سیاه متضاد با سفید است نه سبز، به همین صورت هر فضیلتی دو ضد ندارد (کرمی، بی‌تا: ۱۰۲).

نقد

برای بررسی این اشکال ابتدا باید واژه تضاد تحلیل شود. کلمه تضاد در معانی مختلفی به کار می‌رود که محتملترین آنها در اینجا سه معنا است. ۱. معنای منطقی؛ ۲. معنای فلسفی؛ ۳. معنای اخلاقی.

در معنای منطقی، تضاد عبارت است از دو امر وجودی غیرقابل اجتماع که درعین حال قابل ارتفاع می‌باشند.

بر اساس این تعریف، یک چیز به راحتی می‌تواند چندین ضد داشته باشد؛ برای مثال انسان همچنانکه متضاد با سنگ است، متضاد با درخت، ماشین، کتاب، قلم و صدها چیز دیگر نیز می‌باشد.

هرچند از مثال‌های آقای بودن احتمال می‌رود مرادش، تضاد منطقی باشد، ولی اولاً، خود مثال‌ها قابل مناقشه است؛ زیرا همچنانکه سیاه با سفید متضاد است با آبی، سبز و.... رنگ‌های دیگر نیز تضاد دارد.

ثانیاً، معنای منطقی تضاد، غیر از معنای اخلاقی آن است که در پی می‌آید.

در فلسفه، تضاد عبارت است از اینکه دو چیز (صفت یا ...) باشند که در جنس قریب مشترک و در فصل قریب اختلاف داشته باشند.

تضاد به این معنا نیز با تضادی که در علم اخلاق تعریف می‌شود متفاوت است؛ زیرا صفات متضاد اخلاقی یا در جنس قریب مشترک نیستند، بلکه هر کدام یک جنس مستقلند و با یکدیگر در جنس قریب اختلاف دارند و یا اگر یک جنس‌اند و با هم اختلاف دارند، اختلافشان در فصل قریب نیست (مطهری، بی تا: ۹۹).

معنای تضاد اخلاقی - آنچه از ارسطو در تعریف متضاد آمده - این است: متضاد، دو چیزند که بزرگترین فاصله را با یکدیگر دارند (ارسطو، همان: ص ۷۲).

ارسطو در ادامه می‌افزاید:

بنابراین، هر قدر که فاصله دو چیز از یکدیگر بزرگتر باشد تضادشان نیز بیشتر است (همان).

از مجموع عبارات ارسطو برمی‌آید که مراد وی از تضاد، تغایر است؛ زیرا اگر مراد از تضاد، دقیقاً «بزرگترین فاصله» با صفت «ترین» باشد، دیگر عبارت «هر قدر که فاصله دو چیز از یکدیگر بزرگتر باشد، تضادشان نیز بیشتر است»، مفهوم ندارد؛ اما اگر تضاد به معنای تغایر باشد این عبارت پذیرفتنی می‌شود.

۶۳

قیس

پنجم؛ ایرادها بر مبانی قانون اعتدال

۱. یکی از انتقادهای بر قاعده حد وسط آن است که مبتنی بر دیدگاه غایت‌گرایانه ارسطو در مورد طبیعت است. در واقع طبیعت‌گرایی ارسطو غایت‌گرایانه است.

بر اساس دیدگاه غایت‌گرایانه ارسطو انسان نیز مانند هر موجودی دیگر غایتی دارد که برترین خیر یا سعادت است. انسان، عقلانیت خود را در دو نوع فعالیت نشان می‌دهد: ۱. در تفکر؛ ۲. در فعالیت‌هایی غیر از تفکر که کمالات آن را فضیلت اخلاقی می‌نامند. فضیلت اخلاقی، نتیجه عادت است و انتخاب فضیلت‌مندانه، انتخابی است بر پایه حد وسط (مک اینتایر، ۱۳۷۹: ۱۲۱؛ ادواردز، ۱۳۷۸: ۸۱).

بنابراین، هر انتقادی به طبیعت‌شناسی ارسطو به قاعده حد وسط نیز آسیب می‌زند. در علوم جدید به جای تبیین حوادث براساس غایت از علت فاعلی بهره می‌جویند؛ یعنی حرکت اشیا معلول حوادث پیشینی خود است که از پشت آنها را به کار وامی‌دارد.

۲. برخی از فضیلت‌ها ممکن است با همدیگر ناسازگار باشند و انسان را با یک بن‌بست روبرو سازند. برای مثال، وظیفه انسان در مواجهه با عملی که در آن صداقت و وفاداری با یکدیگر ناسازگارند، ارسطو راه‌حلی برای این مواقع ارائه نداده است.

۳. برخی از فضیلت‌ها که براساس انتخاب حد وسط حاصل شده‌اند، ممکن است در برخی از اوقات بد باشند؛ برای مثال یک مجرم شجاع، خطرناکتر و رذلت‌تر از یک مجرم ترسوست؛ یعنی این طور نیست که انتخاب حد وسط در همه اوقات یک فضیلت محسوب شود.

۴. با توجه به اینکه ارسطو سعادت را مطلوب نهایی انسان می‌داند و جنبه‌های معنوی و حیات اخروی و سعادت ابدی انسان را مورد توجه قرار نداده است؛ یعنی توجه او به سعادت دنیوی است، حال برخی از فضایل که بر اثر قاعده حد وسط حاصل می‌شود، مانند شجاعت، در برخی از اوقات ممکن است به مرگ زمینی منتهی شود که چندان مطلوب دیدگاه ارسطو نیست. در واقع با سعادت دنیوی چندان سازگار نیست. برخی از فضایل ممکن است ما را به سعادت دنیوی رهنمون نشود و یا ممکن است چند سال طول عمر همراه با خوشی، مستلزم یک عمل بزدلانه و یا از سر ترس باشد. برخی از رذایل و افراط‌ها ممکن است بیشتر سعادت انسان را تأمین کند. برخی حسادت‌ها ممکن است فردی را به رقابت با رقیبش ترغیب کند و یک شاهکار هنری خلق کند که موجب سعادت او شود. بنابراین، همواره چنین نیست که فضایل موجب سعادت شوند یا برخی مواقع بزرگی و عظمت، رقیب جدی سعادت است. اسکندر که جهان را فتح کرد در سی‌وسه سالگی از دنیا رفت؛ یعنی ممکن است حقیقت سعادت در افراط قرار داشته باشد (Stewart, 2009:p.71).

نتیجه‌گیری

۱. هر چند قانون اعتدال توسط ارسطو تدوین و ارائه شده، لکن خالی از پیش‌زمینه‌های علمی و فلسفی نبوده است.
۲. مراد ارسطو از حد وسط، از گونه‌ی نسبی (درست نسبت به ما) است، نه حد وسط عددی و فی‌نفسه.
۳. حد وسط هم در اعمال جاری است و هم در عواطف و احساسات.
۴. فضیلت، ملکه‌ای است که حد وسطی را انتخاب کند که برای ما درست و با موازین عقلی سازگار است؛ موازینی که مرد دارای حکمت عملی حد وسط را با توجه به آنها معین می‌کند.
۵. حد وسط عبارت است از: حد معینی از فعالیت قوای نفس در ارتباط با احساسات و اعمال خود که نسبت به ما درست است و فضیلت آن قوا را تشکیل می‌دهد و افراط و تفریط نسبت به آن، رذایل آنها باشند.
۶. هر فضیلتی دارای دو ضد افراط و تفریط است که رذیلت‌های آن به شمار می‌آیند، ضمن اینکه این دو رذیلت نیز به یک معنا ضد یکدیگرند. البته تضاد آنها با حد وسط کمتر از تضادشان با یکدیگر است.
۷. قانون اعتدال ضمن اینکه تحسین اندیشه‌وران فراوانی را برانگیخته، در پاره‌ای موارد، دستخوش نقد واقع شده است.
برخی با وجود پذیرش فی‌الجمله این قانون، به عدم کلیت آن در مواردی مثل راستگویی و عدالت، فضیلت اعتدال، شرم و مفاهیمی همچون علم و تقرب به خدا و ... اشکال کرده‌اند که برخی از آنها بر اساس تقریر خود ارسطو وارد است، مگر اینکه تقریر دیگر قابل دفاعی ارائه دهیم. ضمن اینکه پاره‌ای از اشکالات مطرح شده قابل جواب است.
برخی از دانشمندان کارایی قانون اعتدال را در تربیت اخلاق زیر سؤال برده‌اند و آن را از جهت فقدان عینیت واژه اعتدال و حد وسط و نیز فقدان شیوه مشخص و عدم ارائه زمان و هدف، ناکارآمد خوانده‌اند.
عده‌ای، قانون اعتدال را با طبیعت ناسازگار قلمداد کرده‌اند، اما ایرادشان قابل دفاع نیست.
ایراد دیگر که به قانون اعتدال کرده‌اند بحث تضاد میان خصلت‌های اخلاقی است که با توجه به معنای اخلاقی تضاد، ایرادهای مطرح شده قابل رفع می‌باشند.

منابع و مأخذ

۱. ارسطو، ۱۳۷۴ش، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: طرح نو.
۲. بریه، امیل، ۱۳۷۴ش، *تاریخ فلسفه*، ترجمه علیمراد داودی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳. دورانت، ویل، ۱۳۷۴ش، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوازدهم.
۴. راداکریشنان، سروبال، ۱۳۸۳ش، *تاریخ فلسفه شرق و غرب*، جلد دوم (تاریخ فلسفه غرب)، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. راس، دیوید، بی تا، *ارسطو*، ترجمه مهدی قوام صفری.
۶. راسل، برتراند، بی تا، *تاریخ فلسفه غرب*، جلد اول، ترجمه نجف دریابندری.
۷. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۷۳ش، *اخلاق ناصری*، تصحیح علیرضا حیدری و مجتبی مینویی، تهران: انتشارات خوارزمی.
۸. کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، ج ۱، تهران: انتشارات سروش و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. کرمی، ژیل، ۱۳۷۸ش، *تاریخ فلسفه اخلاق*، ویراسته سی. بکر، مقاله هفتم، ترجمه علیرضا آل بویه، قم: موسسه امام خمینی.
۱۰. گمپرتس، تئودور، ۱۳۷۵ش، *متفکران یونانی*، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۳، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۱. مصباح یزدی، محمدتقی، بی تا، *دروس فلسفه اخلاق*، تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۲. مطهری، مرتضی، بی تا، *الاهیات شفاء*، تهران: انتشارات حکمت.
۱۳. _____، ۱۳۸۶ش، *مجموعه آثار*، ج ۲۲، تهران: انتشارات صدرا.
۱۴. ادواردز، پل، ۱۳۷۸ش، *فلسفه اخلاق*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
۱۵. مک اینتایر، الیبر، ۱۳۷۹ش، *تاریخچه فلسفه اخلاق*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: انتشارات حکمت.
16. Stewart, Navel. *Ethics, An introduction to moral philosophy*, Cambridge, Novel Stewart, 2009.